



درنگی بر بذل های "شاعرانه"

باری، حافظ شیراز، از نظر و دیدگاه شاعرانه خود، به خال هندوی "ترک شیرازی"، سمرقند و بخارا را بی درنگ بخشیده بود و آنهم در قرن هفتم هجری قمری بوده است. اما از همان هنگام تا همین دم شاعران دیگر ایرانی، یخن حافظ را رها نکرده اند و بالای وی قهر و غضب اند که چرا حافظ چیزی را که اختیار آنرا ندارد، به خال هندوی یک ترک شیرازی می بخشد، حتی اگر قسمت های از سرزمین دیگران باشد. به یک تعداد از اشعار شاعران مختلف ایران توجه میکنیم و قهر و غضب شاعران ایرانی را در چنین یک بذل و بخشش شاعرانه باهم از نظر میگذرانیم و بعد هم میرسیم به بذل و بخشش یک نیمچه شاعر "سمرقندی" که از بد حادثه در یک قسمت از خاک پاک افغانستان تولد شده(که آنهم در شک است) و در آن آب و هوا و فضا و محیط باصفا عمری را در بطالت به سر برده و عاقبت هم همان زادگاه باصفای خود را فرش قدم های خونین و چرکین یک سادیست نموده است.

حافظ خطاب به دخترک شیرازی که به او دل بسته بود، در همان قرن هفتم هجری قمری چنین سروده بوده است:

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

صائب در جواب حافظ :

هر آن کس چیز می بخشد، ز جان خویش می بخشد

نه چون حافظ که می بخشد سمرقند و بخارا را

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سر و دست و تن و پا را

شهریار در جواب هر دو :

هر آن کس چیز می بخشد بسان مرد می بخشد
نه چون صائب که می بخشد سر و دست و تن و پا را
سر و دست و تن و پا را به خاک گور می بخشند
نه بر آن ترک شیرازی که برده جمله دل ها را
اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم تمام روح و اجزا را
امیر نظام گروسی در جواب حافظ :
اگر آن کرد گروسی بدست آرد دل ما را
بدو بخشم تن و جان و سر و پا را
جوانمردی به آن باشد که ملک خویشتن بخشی
نه چون حافظ که میبخشد سمرقند و بخارا را
ناتولی درخشان :

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
چه جای بخششی دیگر سر و روح و بخارا را
کسی را چیز میبخشند که در وی حاجتی باشد
نه بهر ترک شیرازی که خود بخشیده جانها را

البته این سلسله سر دراز دارد که از حوصله این مختصر خارج است، مگر گلچینی از آنها را
انتخاب کرده و خدمت هموطنان دراک خود اینجا آوردم که همه بسیار با احساس و زیبا و رسا و
گویا اند.

حافظ به یک دخت هموطن خود "سمرقند" و "بخارا" را بخشیده است، البته از کیسه خلیفه و از جیفه
شاعرانه خود، اما همه با او دعوا دارند که با کدام صلاحیت خود چنین بذل و بخشش را روا داشته
است، حتی اگر برای یک دخت هموطن و هم خون و هم نژاد خود شان هم باشد.
و اما اندرین میانه "ناتولی درخشان" چه زیبا از همه، یک نکته قابل درنگ را تذکر داده است که
کسی چیزی را می بخشد که در مقابل آن چیزی هم توقع داشته باشد:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
چه جای بخششی دیگر سر و روح و بخارا را

کسی را چیز میبخشند که در وی حاجتی باشد

نه بهر ترک شیرازی که خود بخشیده جانها را

و درست همین یک نکته قابل درنگ و پرمعنی است که ما را به کنه پابوسی و تملق و سر بر آستان خامنه ئی دجال نهادن فرد حقیر و شرف باخته و وجدان مرده و چاپلوسی به نام "نجیب بارور" سمرقندی میرساند، که او را مامور ساخته اند تا شرف و وجدان و عزت و... خود را دودسته و با قد خمیده بر پای یک جلاّد ایرانی، قربان کند، تا مگر به اهداف کثیف شان برسند و باردگر بر سریر قدرت تکیه داده شوند که خود خواب است و خیال است و محال است و جنون.

شرمت باد نجیب نانجیب که نه تنها "بارور" نیستی، بلکه، بی برگ و بار و بی میوه و بی سایه نیز هستی. تو به فضل خداوند پاک در داخل خاک پاک افغانستان حتی به قدر "یک پکول" جای هم نداری که به خال هندوی "خامنه ئی" جلاّد ببخشی.

به گفته شاعر:

نه شکوفه ای، نه برگی، نه ثمر؛ نه سایه دارم

همه در حیرتم که دهقان به چه کار کشت ما را

یادداشت: ممنون و سپاسگزارم از خواهران ارجمند ما، هریک "ملال جان موسی نظام" و "درخانی جان ذهن" که با نوشته های پُراحساس و زیبای شان، این کمترین را به این درنگ مختصر واداشتند، ورنه این فرد کثیف، فروخته شده، جاسوس و شرف باخته که از سرزمین آبائی ما افغانستان عزیز هم نیست و یک مهاجر سمرقندی است، نه تنها به پیشیزی نمی ارزد، بلکه ننگ نویسنده گی، شاعری، افغانیت و انسانیت نیز است و ارزش پرداختن ندارد، اما چه باید کرد که صدای خواهر ما "درخانی جان ذهن" را در هیچصورت نمی شود بی جواب گذاشت. به قلم و احساس پاک شان برکت.